

بسم الله الرحمن الرحيم

۱. آیه ۳۲ سوره مائده ۲
- ۱-۱ عمومیت حکم نسبت به تمام شرایع ۳
- ۱-۲ حکم ارشادی آیه به حرمت قتل نفس بغير حق ۳
- ۱-۳ مراد از تشبیه در آیه ۴
- ۱-۴ احتمالات در مورد «أحیا» ۵
- احتمال اول ۵
- احتمال دوم ۵
- احتمال سوم ۶
- ۱-۵ دلالت ذیل آیه بر وجوب ۷
- ۱-۶ شمول «احیا» بر تعلیم ۷

مقدمه

مستحضر هستید که بحث‌های امسال ما عمدتاً به دو قاعده اختصاص پیدا کرده است: قاعده ارشاد و قاعده هدایت و تربیت. در قاعده دوم به آیاتی استشهد شد که بعضی از آنها را مفصل‌تر و دقیق‌تر و از بعضی هم که نکته‌های مشابهی داشت قدری سریع عبور کردیم. در ادامه بحث به بخش دیگری از آیات، فهرست‌وار و گذرا اشاره‌ای می‌کنیم و دیگر بحث را خاتمه می‌دهیم.

۱. آیه ۳۲ سوره مائده

از جمله آیاتی که می‌شود به آن استشهد کرد گروهی است متشکل از یک یا دو آیه در این زمینه است که می‌فرماید: «مَنْ أَجْلَ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ»^۱ این آیه دنبال قصه هابیل و قابیل است که برادر را کشت و این آیه در باره آن ماجرا چنین با شدت می‌گوید که نکشید، اما در مقام محاربه می‌فرماید: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»^۲ جزایش کنید.

در این آیه شریفه فرازی که می‌فرماید: «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» محل بحث است. حال در این آیه به چند نکته به صورت گذرا اشاره می‌کنیم:

^۱ بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کس دیگر را نه به قصاص قتل کسی یا ارتکاب فساد بر روی زمین بکشد، چنان است که همه مردم را کشته باشد. و هر کس که به او حیات بخشد چون کسی است که همه مردم را حیات بخشیده باشد. و به تحقیق پیامبران ما همراه با دلایل روشن بر آنها مبعوث شدند، باز هم بسیاری از آنها هم چنان بر روی زمین از حد خویش تجاوز می‌کردند.

^۲ آل عمران: ۳۳

۱-۱. عمومیت حکم نسبت به تمام شرایع

هر چند در آیه با بیان «مَنْ أَجَلَ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ» حکم بر بنی اسرائیل وضع شده است، اما محتوای آیه نشان دهنده این است که حکم استمرار داشته اختصاص به آنها ندارد. این حکم در شریعت پیامبر اسلام هم استمرار و تداوم دارد. پس در این نکته بیان شد که ظهور آیات در استمرار و وجود این حکم در شریعت اسلام است.

۱-۲. حکم ارشادی آیه به حرمت قتل نفس بغیر حق

نکته دوم در آیه این است که بند اول آیه به خوبی مفید حکم الزامی و حرمت است. این مطلب خیلی روشن است که حرمت قتل همه بشریت امری است که عقل مستقلا به آن حکم می‌کند و یک امر قطعی هست و لو این که آیه‌ای در این زمینه نباشد، پس کشتن یک نفر هم همان حکم را دارد و مفید حرمت و حکم الزامی با یک تأکید فوق العاده است. این حکم از باب تلازم بین حکم عقل و حکم شرع است که ما حکم به العقل حکم به الشرع.

این آیه در واقع ارشاد به همان حکم عقل است، ولی این ارشاد از چه نوع ارشادی است؟ باید بیان کنیم که از حکم‌های ارشادی مقابل حکم مولوی نیست، مثل «أَطِيعُوا اللَّهَ»^۲ نیست که بگوییم حکم شرعی این جا نیست، بلکه حکم شرعی این جا هست، منتهی اگر آیه هم نبود عقل حکم شرعی را می‌فهمید. بین این ارشاد و آن ارشاد خیلی فرق است. چند بار هم گفتیم از آن مغالطه‌های است که گاهی انجام می‌شود.

مضافا که علاوه بر حکم عقل خطابات دیگری نیز در قرآن کریم در این باره وجود دارد مانند: «لَا تَقْتُلُوا»، نهی از قتل دیگران در خود قرآن و روایات آمده است، ضمن این که نهی از ظلم که در این منابع آمده است شامل این مورد هم می‌شود.

حکم اول گرچه حکم ارشادی است ولی حکم شرعی مولوی است که هم عقل گفته و هم این آیه و آیات دیگری که نهی از قتل و نهی از ظلم به دیگران می‌کند مؤید آن است. در آیه‌ای هم که می‌فرماید: «لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»^۳ مقصود این نیست که خودتان را نکشید، بلکه جامعه بشری را به منزله یک مجموعه گرفته است، آنگاه می‌گوید: «لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» یعنی یکدیگر را نکشید. البته این آیه علاوه بر آن که در وزان آیه «لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»^۵ است قتل

۲- آل عمران ۱۳۲

۳- نساء: ۲۹

۵- بقره: ۱۹۵



همدیگر را نیز شامل می‌شود، اما آیه «لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ»^۶ و آیات مشابه در این زمینه، صراحت بیشتری در این باره دارند. حتی آیه «لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ»^۷ یا از باب تنقیح مناط یا از باب اولویت شامل دیگران نیز می‌شود، با این عبارت که اختیار بچه با پدر و مادر است، وقتی نهی از کشتن او می‌شود به طریق اولی دیگران را نیز شامل می‌شود. لذا ادله قتل ادله محکمی است.

۳-۱. مراد از تشبیه در آیه

در مورد این که مراد از «فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً» چیست؟ بحث‌های تفسیری مفصلی شده است. وجوهی برای آن ذکر شده است که یک یا دو تا از آن‌ها را عرض می‌کنم و چون به تازگی مراجعه نکرده‌ام نظر نهایی نمی‌توانم بدهم. وجه اول این است که این بیان یک بیان تأکیدی است، نه این که بخواهد این را به آن تشبیه کرده و بگوید که این مثل آن است. مراد از بیان تأکیدی یعنی این که این امر حرامی است، منتهی چون می‌خواهد حرمت شدید آن را که از کبائر و از مهم‌ترین آنها هست بیان کند فرموده: «فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً» که در حقیقت بیان مبالغه آمیزی برای تأکید بر حرمت این عمل است.

وجه دوم این است که تشبیه «فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً» یک تشبیه درستی است و بیان مبالغی نیست بلکه تشبیه دقیقی است و وجوهی برای آن ذکر کرده‌اند: یکی از آن وجوه این است که می‌گوید هر انسانی بالقوه می‌تواند به عدد انفس بشر و خلاق، از او بشر تولید بشود. مثلاً حضرت آدم یک نفر بوده از او ۶۷ میلیون بشر تولید شده است، در یکی از مقالات خواندم حدوداً ۷۰ میلیون انسان از حضرت آدم به وجود آمده‌اند. این نشان می‌دهد که هر کسی بالقوه ظرفیت این را دارد که از ذریه او میلیاردها بشر پیدا بشود و او دارد تمام این‌ها را از بین می‌برد. البته اشکال نشود که شما با این کار قصاص قبل از جنایت می‌کنید چرا که جواب داده می‌شود که آیه در مقام بیان قصاص نیست بلکه در مقام بیان تشبیه است. این بیان کمی جنبه فیزیکی را دارد.

وجه دوم بر مبنای یک نگاه معنوی بیان شده است: بشریت از یک سنخ و جنس هستند و انسانها در آن گوهر انسانیت مشارکت دارند و یکی هستند، در واقع به آن گوهر انسانیت ضربه زده است، به آن گوهر و جوهر و اساس که ضربه زده است گویا به همه انسانیت ضربه وارد کرده است.

۶- انعام: ۱۵۱

۷- انعام: ۱۵۱



حال نمی‌توان از آیه استفاده کرد که اگر شخصی آدم بی‌گناهی را بکشد، و نفر دیگری کل بشریت را بکشد در روز محشر جایگاه آنها یکسان خواهد بود است، چرا که این حدت و شدت خلاف ضرورت است. پس عرض شد که یکی از وجوه بیان شده در آیه، بیان مبالغه‌ای آیه است؛ دیگری یک نکته دقیق تری از مبالغه می‌خواهد بگوید و آن نکته دقیق‌تر این است که ظرفیت یک آدم مثل حضرت آدم ظرفیت چند میلیارد بشر است، وجه آخری این بود که حقیقت انسانی یک حقیقت واحده‌ای است، یک جا که ضربه زده شد گویا که به کل این حقیقت ضربه زده است.

۴- ۱. احتمالات در مورد «أحیا»

قبل از بیان حکم بهتر است ببینیم که مراد از «أحیا» چیست؟

احتمال اول

احتمال اول این است که مقصود از «أحیا» نجات شهر از قتل و انقاز شخص از مرگ و هلاکت باشد. اگر چنین باشد آن وقت تعاملش، تعامل درستی است.

بیان ذلک: اگر کسی را در دریا بیندازد تا غرق شود «فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» و بر عکس اگر کسی در حال غرق شدن است یا کسی دیگری را دارد به قتل می‌رساند و او از آن جلوگیری کرده نجاتش می‌دهد مصداق این است که «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا».

احیا غیر از قتل است، در قتل واقعاً حیاتش را قطع می‌کند، اما در احیا این نیست که به او حیات می‌دهد، بلکه با نجات دادن او در واقع کاری می‌کند که حیات او ادامه پیدا بکند. شبیه آن چه که طبیب در بیمارستان انجام می‌دهد کسی در حال مرگ است به او اکسیژن وصل می‌کند و با آن او را حفظ می‌کند در این جا نیز به این احیا می‌گویند یعنی کسی زمینه‌های بقای حیات شخص دیگری را فراهم بکند.

احتمال دوم

در این احتمال، احیا شامل آن امدادهایی که موجب سرزندگی و شادابی شخص می‌شود می‌باشد. البته این احتمال بعید است چرا که این آیه در واقع اصل زندگی را می‌گوید، یعنی آن جایی که شخص در سر دو راهی رفتن یا ماندن است و شما او را نجات می‌دهید. از این دو احتمال، احتمال دوم اقوی است.



احتمال سوم

این احتمال همان احتمال اول است منتهی با این اضافه که در احتمال اول و دوم مراد از حیات همین حیات مادی بود، اما در احتمال سوم ما این حیات و قتل را حتی به حیات و قتل معنوی هم سرایت بدهیم آن وقت با بحث ما ربط پیدا می‌کند. اگر این احتمال سوم باشد در حقیقت می‌گوید علاوه بر حیات مادی، جایی که شما شخص را از فرو افتادن در وادی ضلالت و گمراهی‌ها نجات بدهید آن هم احیا است. این احتمال که احیا هم شامل حیات مادی و هم حیات معنوی بشود احتمال بعیدی نیست گر چه ظاهر اولیه خلاف آن است، چرا که قتل ظهور در همان کشتن مادی دارد و احیا هم تقابل با آن دارد، در نتیجه مراد از احیا هم احیای مادی می‌شود. اما در روایات این احیا به آن هدایت و ارشاد و کمک معنوی به اشخاص برای اینکه در ضلالت و گمراهی قرار نگیرند تعمیم داده شده است.

اگر از ما سوال کنید که آیا احتمال سوم را می‌شود گفت؟ می‌گوییم ظاهر اولیه قتل در آیه یعنی همان کشتن مادی و احیای مقابل آن هم یعنی غریق را نجات دادن، بیگناهی که در معرض اتلاف است را نجات دادن.

اما با ملاحظه روایات بعید نیست که بگوییم: این احیا شامل ارشاد و هدایت و دعوت و امر به معروف و نهی از منکر و همه چیزهایی که موجب خروج شخص از ضلالت مثلاً شرک یا اعتقادات باطله یا رفتارها و اعمال ناروا و ناصحیح است نیز بشود.

در این مجموعه از روایات که در نور الثقلین و کافی هستند، علاوه بر این که به حد مستفیضه رسیده‌اند، بعضی از روایات با سند صحیح نیز داریم از جمله: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا قَالَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا قَالَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا»^۸ و حدیث: «عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِيَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا قَالَ مَنْ حَرَقَ أَوْ غَرَّقَ قُلْتُ فَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى قَالَ ذَاكَ تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ»^۹

مجموع این روایات آیه را تأویل برده است و قتل را به اخراج از هدایت و احیا را به ارشاد و هدایت تأویل کرده است.

^۸ - الکافی ج: ۲ ص: ۲۱۰

^۹ - همان ص ۲۱۱



۵-۱. دلالت ذیل آیه بر وجوب

در باره صدر آیه بیان شد که دلالت بر حرمت می‌کند، ولی الان بحث بر سر ذیل آیه است که آیه دلالت بر وجوب می‌کند یا خیر؟ دو احتمال در این جا مطرح است:
یک: بنا بر این احتمال، دلالت بر وجوب می‌کند.
دو: احتمال دارد که دلالت بر وجوب نکند

به خصوص با ملاحظه روایات بعید نیست که بگوییم دلالت بر وجوب هم می‌کند. یعنی جای احیا جایی است که طرف در معرض مرگ است می‌گوید احیا بکن واجب هست احیا بکنند، در چیز معنوی هم در معرض ضلالت است واجب هست که ارشاد بکنند. بنا بر این این آیه هم شمول دارد نسبت به حیات و قتل معنوی و هم این که هر دو فراز آیه دلالت بر وجوب می‌کند، البته قتل و حیات معنوی یعنی گمراهی و هدایت در اصول واجب و الزامی مقصود است و آیه فراتر از این امور را خیلی بعید است که شامل بشود.

۶-۱. شمول «احیا» بر تعلیم

نکته بعدی این است که احیا شامل تعلیم هم می‌شود، به عبارت دیگر «احیا» از مفاهیم عام است و هم قاعده ارشاد و تعلیم را می‌گیرد و هم قاعده هدایت و تربیت را شامل می‌شود و هم امر به معروف و نهی منکر را زیر چتر خود قرار می‌دهد. چون همه این‌ها احیای معنوی است و لذا این آیه از آن آیات خیلی خوبی است که کمتر جایی هم به آن تمسک شده است. در قاعده ارشاد هم این آیه می‌تواند دلیل بشود که ما این دلیل را در قاعده ارشاد نگفتیم لذا آنجا هم باید بیاوریم.

خیلی نکات دیگر در این آیه است که مشابه ادله سابق است فلذا آنها را تکرار نمی‌کنیم.

و صل الله علی محمد و آل محمد